



## The Transformation of Mahmood Ghaznavi's Character – from Historical Monuments to Mystical Literature

*Seyyed Ali Keramati Moghaddam*

*Assistant Professor, Farhangian University-  
Pardis Shahid Beheshti Campus- Mashhad*

### Abstract:

Historical books reflect the events and incidents of different eras and introduce the historical background, cogitation and culture of their nation to the future generations. Political matters and social conditions have always affected authors and have made them distort the facts, enhance or intensify their status; the reader should, therefore, have a critical point of view while reading. In other words the mirror of history has been covered with the rust of prejudice, vengeance, revenge or excess of optimism and the force of prejudice, the authors' interference in the historical events and extremism have made this mirror of history concave or convex. As a result, what we read might be totally different from the things that happened in reality. The headstrong and tyrannical king, Sultan Mahmood Ghaznavi, has been converted to a righteous and mystical person through a historical evolution inasmuch as he was reckoned to be 'Sultan-al-Arefin, the greatest of the mystics. So in this article we will consider Soltan Mahmood's attitudes and their effects on historical and non-historical works, the role of poets, authors and mystics, the popular folk tales passed on to common people in order to study his evolutionary process and other origins of his character transformation throughout time so that we can demonstrate the falsehood of some points about him in books and the contradiction between those facts.

**Key terms:** Mahmood Ghaznavi, poets and authors, extremes, folk tail, contradiction, Soltan-al-Arefin(the greatest of the mystics).

## تحول‌پذیری شخصیت محمود غزنوی از آثار

### تاریخی تا ادبیات عرفانی

سیدعلی کرامتی مقدم<sup>۱</sup>

استادیار دانشگاه فرهنگیان- پردیس شهید بهشتی مشهد

### چکیده:

کتاب‌های تاریخی همچون آئینه‌ای حوادث و رویدادهای ادوار مختلف را در خود انعکاس می‌دهند و نسل‌های آینده را با پیشینه‌ی تاریخی، اندیشه و فرهنگ ملت خویش آشنا می‌گردانند. مسائل سیاسی و اوضاع اجتماعی همواره بر نویسندگان تاثیر گذاشته و حقایق را وارونه یا گاهی کم‌رنگ‌تر یا پررنگ‌تر جلوه داده‌اند به این جهت خواننده باید پیوسته در آن چه می‌خواند به دید انتقادی بنگرد. به عبارت دیگر آئینه‌ی تاریخ از زنگ تعصب، کینه و انتقام یا خوش‌بینی افراطی در امان نمانده است و حرارت تعصب، دخالت نویسنده در وقایع و افراط و تفریط در بیان رخ‌دادها، آئینه‌ی تاریخ را به شکل محذب یا مقعر درآورده است. پس ممکن است آن چه خواننده پیش رو دارد با آن چه در عالم واقع روی داده، فرسنگ‌ها فاصله داشته باشد.

در یک سیر تاریخی به تدریج سلطان مستبد و ستمگر غزنوی به فرد مثبت و عارف‌گونه‌ای تغییر چهره می‌دهد تا جایی که در آثار عرفانی جزء «سلاطین العرفا» به‌شمار می‌رود. به این جهت در این مقاله به رفتارهای سلطان محمود غزنوی و انعکاس آن در آثار تاریخی و غیر تاریخی، نقش شاعران، نویسندگان، عارفان و حکایاتی که در افواه عوام بوده می‌پردازیم تا روند تغییر چهره‌ی محمود و سایر ریشه‌های تحول شخصیتی او را به همراه چگونگی آن در طی گذشت زمان مورد نقد و بررسی قرار دهیم و نشان دهیم که چگونه برخی مطالبی که درباره‌ی سلطان محمود غزنوی بیان شده، با حقیقت فاصله‌ی زیادی گرفته است و آن‌چه در کتاب‌های تاریخی آمده با یکدیگر تناقض دارد.

**کلیدواژه‌ها:** محمود غزنوی، شاعران و نویسندگان، افراط و تفریط، حکایات، تناقض، سلطان العارفین.

<sup>1</sup> karamatiseyedali@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۷/۱۵



## تحول پذیری شخصیت محمود غزنوی از آثار تاریخی تا ادبیات عرفانی

### مقدمه:

سلطان محمود، سومین و مقتدرترین پادشاه سلسله‌ی غزنویان بود. او فردی سیاستمدار، متعصب، سخت‌گیر، شجاع، جنگجو، و باتدبیر بوده که در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی نقش برجسته‌ای ایفا نموده است. به سبب فتح هندوستان و انتشار اسلام در آن نواحی از «فاتحان مشهور تاریخ اسلامی» (رک. صفا، ۱۳۷۱، ۱: ۲۱۵) به شمار می‌رود و به سبب این فتوحات در تاریخ ایران و اسلام مقام بزرگی کسب کرده است.

تملق‌دوستی و شهرت‌طلبی سلطان محمود سبب شده شاعران و نویسندگان درباری با برجسته‌سازی صفات فردی او و اغراق در آن‌ها رنگ و بوی اسطوره‌ای بدان بخشیده تا ضمن رسیدن به صله و بخشش، بتوانند از او قهرمانی بسازند که با «صفاریان و سامانیان» (رک. یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۹۵) در علم دوستی و شاعرپروری برابری و رقابت کند.

در دوره‌های بعد در نوشته‌ها و اشعار و حتی متون عرفانی برای او صفات و کمالاتی بر شمرده‌اند و به تدریج او را در حد یک عارف بالا برده و حتی او را از «سلاطین العرفا» به‌شمار آورده‌اند. (رک. ابوالخیر، ۱۳۵۰: ۶) بحث اصلی این است که چه چیزی سبب گردیده این‌گونه نوسان شخصیتی در چهره‌ی مقتدرترین پادشاه غزنوی اتفاق بیافتد؟ آیا دلیلی غیر از احتیاط کردن نویسندگان در نوشتن واقعیات و حقایق می‌تواند داشته باشد؟ (۱) آیا نمی‌توان ریشه‌ی این مطلب را در مسائل سیاسی، اجتماعی، رفتارهای تصنعی سلطان محمود و واکنش نویسندگان و شاعران درباری جست؟

نباید فراموش کرد که چنین دگرگونی و قلب شخصیت در افرادی مانند کورش، اسکندر، گشتاسب و رستم نیز رخ داده است. اسکندر چهره‌ای تاریخی است که به ایران حمله

کرده، پادشاهی هخامنشی را در هم کوبیده، تخت جمشید را به آتش کشیده، اوستا را سوزانده و ایران را به ملوک‌الطوایفی کشانده است ولی در طی زمان به شخصی عالم و حکیم و دادگستر تبدیل شده و با ذوالقرنین - که در قرآن از او سخن به میان آمده - یکی شده (رک. اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۸) و به دیدار خضر نائل شده و با نوشیدن آب حیات عمر جاودان یافته است.

### چهره‌ی تاریخی سلطان محمود

سلطان محمود در آثار تاریخی بیشتر اهل رزم و کشورگشایی است. بیهقی خیلی دقیق و زیبا رزم‌جویی او را با ایجاز کامل توصیف می‌کند که: «تا خداوند برفته است این خداوند هیچ نیاسوده است و نمد اسبش خشک نشده است، جهان می‌گشاد و متغلبان و عاجزان را می‌برانداخت.» (بیهقی، ۱۲۷۵: ۲۳)

در این جنگ‌های پی‌درپی و طولانی، اگر چه غرض اصلی سلطان محمود غارت سرزمین‌ها و معابد هند و بت‌خانه‌های ایشان بود، وانمود می‌کرد که هدف او جهاد با کفار هند و توسعه‌ی دین اسلام است. (رک. اقبال آشتیانی، بی‌تا: ۲۶۰) او از این رهگذر غنایم بی‌شماری به‌دست می‌آورد و با بخشیدن درصدی از این غنایم هنگفت به لشکریان و شاعران درباری می‌توانست در بین آنان و افکار عمومی چهره‌ای محبوب و شخصیتی مثبت از خویش بر جای گذارد.

سلطان محمود علاوه بر دست یافتن به غنایم و غلامان و برده‌های بی‌شمار با رفتارهای حساب‌شده‌ی خود توانسته به عنوان دین‌پرور و یکی از قهرمانان بزرگ دنیای اسلام مطرح شود و نظر دستگاه خلافت را به خود جلب نماید و با تایید نظر آنان پایه‌های سلطنت خود را تقویت نماید. (رک. یوسفی، ۱۳۷۵: ۱۹۲)



### تناقض درباره‌ی سلطان محمود

در متون تاریخی و ادبی سخنان ضد و نقیضی درباره‌ی محمود نوشته شده است؛ برای نمونه: درباره‌ی ویژگی‌های اخلاقی سلطان محمود از یک طرف او را فردی عادل و منصف می‌خوانند که در هر کاری با وزرا و اطرافیان به مشورت می‌نشیند؛ برای نمونه سلطان مسعود به بونصر مشکان می‌گوید: «بر من پوشیده نیست که پدرم هرچه بکردی و رای زدی، چون همگان بگفته بودندی و بازگشته با تو مطارحه کردی که رای تو روشن است.» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۵۵۷) ولی در ماجرای دیگر او را سلطانی مستبد و لجاجت‌معرفة می‌کنند: «بسیار گفتیم آن روز آلتون تاش و ارسلان جاذب و دیگران، سود نداشت که امیر ماضی مردی بود مستبد به رای خویش.» (همان: ۳۴۸) در این عبارات سلطان اگر چه مشورت کرده است، به نظریات درباریان توجهی نمی‌کند و حتی اگر وزیر و اطرافیان از روی خیرخواهی هم بر کاری تأکید داشته باشند، ناراحت می‌شود و به آنان تندی می‌کند چرا که «مردی بود حرون، دور اندیش، اگر گفتم چیزی ناصواب را که من چنین خواهم کرد از سر جباری و پادشاهی خویش گفتم و اگر کسی صواب و خطای آن باز نمودی در خشم شدی و مشغله کردی و دشنام دادی.» (همان: ۵۱۴) اما همین پادشاه مستبد، گاهی به یک جمله‌ی کوتاه از وزیر خویش تغییر چهره می‌دهد و روش خود را در حکومت‌داری عوض می‌کند: «احمد حسن گفت: ای خداوند یک کار بکن که تا تو را از زن و فرزند و جان خویش دوست‌تر دارند و به فرمان تو در آب و آتش روند. گفت: چه کنم؟ گفت: زر را دشمن گیر تا مردمان تو را دوست گیرند. محمود را خوش آمد و گفت هزار معنی و فایده در زیر این است. پس محمود دست به عطا و خیرات دادن برگشاد.» (طوسی، ۱۳۶۴: ۵۰) او اگر چه عاشق ثروت است ولی برای جلب نظر دیگران و داشتن پشتوانه‌ی مردمی، علیرغم خواسته‌ی دل خویش، بخشندگی را در پیش می‌گیرد.

### مشروعیت طلبی محمود

پادشاهان و امرا در هر درجه از قدرت و توانمندی که باشند برای حفظ و گسترش قدرت خود نیاز به پشتوانه‌های مردمی دارند که برحسب شرایط گوناگون اجتماعی و سیاسی این نیاز شدت یا ضعف پیدا می‌کند. (۲) برخی پادشاهان برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خویش، به دین توسل می‌جستند و آن را بازپچه‌ی سیاسی کاری‌های خود قرار می‌دادند؛ سلاطین ترک غزنوی که فاقد اصالت نژادی و ملیت ایرانی بودند، به سیاست مذهبی روی آوردند. سلطان محمود خود را زیر لوای خلیفه‌ی بغداد قرار داده بود و با ترفندهای مختلف سیاسی توانست القاب مختلفی هم‌چون: سیف‌الدوله، یمین‌الدین‌والدوله و امین‌المله را از خلیفه کسب کند. او برای کسب این عناوین گاهی به نشان‌دادن رشادت و دلیری و توانمندی‌های جنگی خویش متوسل می‌شد؛ چنان که پس از فتوحات خود در خراسان به خلیفه گزارشی می‌نویسد و در شوال ۴۱۷ نام‌ی القادربالله آمد با عهد و لوای خراسان که امیر محمود را «کھف‌الدوله‌والاسلام» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۱۵۲) لقب نهاده بودند.

### فریب‌کاری سلطان محمود

سلطان محمود با هوش و درایت خود سعی داشت از گفتار و رفتار خود بیشترین بهره‌برداری سیاسی و اجتماعی را داشته باشد. برای نمونه: ترس از آل بویه و فاطمیان سبب شد سلطان محمود به خلیفه‌ی عباسی پناه ببرد که این سرسپردگی و اطاعتش از خلیفه در شهرت دینی او سهمی به‌سزا داشت، لشکرکشی به هند و نیز عنوان جهاد و غزوه دادن به این جنگ‌ها باعث شد که دستگاه خلافت، محمود را تأیید و حمایت کند و او را «جاهد اسلام» لقب دهد.

تظاهر و دورویی محمود غزنوی سبب گردیده که عده‌ای به‌طور ناآگاهانه او را پادشاه مذهبی و پیرو خلیفه قلمداد کنند و عده‌ای هم‌چون شاعران و نویسندگان درباری نیز به



سیاسی در پیش گرفته و گر نه «در مذهب سنت و اطاعت از خلیفه، صمیمی و صادق بوده و هر نوع رفتاری که داشته برحسب سیاست و به مقتضای مصلحتی بوده است.» (سلیم، ۱۳۸۳: ۱۰۳) او تا جایی از خلیفه اطاعت می‌کرد و به او احترام می‌گذاشت که خواسته‌هایش برآورده شود ولی اگر مطابق میل او رفتار نمی‌شد حتی با خلیفه به مبارزه برمی‌خواست؛ چنان که در دفاع از حسنک وزیر با خشونت و اهانت شدیدی می‌گوید: «بدین خلیفه‌ی خرف شده ببايد نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم.» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۷۷)

#### توجه به شاعران و نویسندگان برای کسب خوش‌نامی

سلطان سیاست پیشه‌ی غزنه به خوبی می‌دانست از چه ابزاری برای واژگون نشان دادن چهره‌ی خویش و محبوب جلوه دادن خود بهره گیرد. او توجه به شعرا و نویسندگان را سر لوحه‌ی اعمال خویش قرار داد تا حدی که گفته‌اند بیش از چهارصد شاعر در دربار او می‌زیستند. چرا که در آن عصر شاعران و نویسندگان، بلندگوی تبلیغاتی دربار بودند و آنان با مدح و ستایش شاه علاوه بر این که باعث شهرت و نیکنامی پادشاه و لذت بخشیدن به او می‌گشتند. یکی از مواردی که در جاودانگی نام محمود تأثیر به‌سزایی داشته فتح‌نامه‌ی عنصری در ستایش سلطان غزنوی است؛ با مطلع: ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر(عنصری، ۱۳۶۳: ۱۲۵)

به خصوص که در این قصیده‌ی طولانی شاعر ممدوح را به داشتن صفاتی همچون: فر و شکوه، همت بلند، سخاوت و بخشندگی، شجاعت، داشتن لشکر عظیم و بی‌حد و حصر و دلآوری در جنگ ستوده است. در این قصیده، فرخی به صله‌های گران سلطان محمود به شاعران اشاره دارد و او را با سامانیان مقایسه می‌کند و ممدوح خود را از آنان برتر می‌داند:

عمد و از روی تملق و چاپلوسی او را پادشاهی دین‌دار و پیرو شرع و مذهب قلمداد کنند و او را به شهرت و آوازه‌ای بیش از لیاقتش برسانند.

#### تهدید خلیفه برای گرفتن القاب

گاهی اگر رشادت و دلیری و فتوحات او در جنگ نادیده گرفته می‌شد، سعی می‌کرد با ترفندهای مختلف از جمله زور و تهدید، از خلیفه لقب و عنوانی دریافت کند؛ چنان که در فصل چهارم سیاست‌نامه آمده است: «سلطان محمود چون به سلطانی بنشست از امیر المومنین القادری بالله، لقب خواست. او را «یمین الدوله» لقب نوشتند و چون محمود ولایت نیم‌روز و خراسان بگرفت و در هندوستان چندان شهرها و ولایت‌ها بگرفت که اندازه نبود به امیرالمومنین رسول فرستاد با هدیه و خدمت بسیار و از او زیادت القاب خواست، اجابت نکردند و گویند زیادت از ده بار رسول فرستاد با خدمت هیچ سود نداشت. دیگر باره رسول فرستاد و گفت چندین فتح‌ها که در بلاد کفر کردم و عزّ اسلام در هندوستان و خراسان و عراق مرا مسلم شد و به نام تو شمشیر می‌زنم و خاقان که امروز از دست نشاندگان و مطیعان من است او را سه لقب فرموده است و من بنده را یکی با چندین خدمت.» (طوسی، ۱۳۶۴: فصل ۴۰) کسب القاب مختلف برای او مهم بود چون از این طریق می‌توانست، شخصیت و چهره‌ای مذهبی برای خود بسازد و آن را استوارترین پشتوانه‌ی حکومتی خود قرار دهد.

در قابوسنامه نیز نظیر این حکایت آمده است که سلطان محمود به خلیفه می‌نویسد تا ماوراءالنهر را به او ببخشد و او را منشور دهد و چون اجابت نمی‌شود، با ناراحتی خلیفه را تهدید می‌کند که با دو هزار پیل دارالخلافة را ویران می‌کند و خاک آن را با پیلان به غزنین می‌آورد. (رک. عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۲۰۸)

این حکایات بیانگر آن است که محمود اطاعت از خلیفه را، نه از روی اعتقاد بلکه برای منافع شخصی و اغراض



فزون از آن نبود ریگ در بیابان‌ها  
 که پیش شاه جهان بود توده‌ی گوهر  
 (همان: ۱۳۶)

شاعران دیگری چون عسجدی مروزی، زینبی علوی، منشوری سمرقندی، کسائی مروزی و غضائری رازی در دربار محمود بوده‌اند و در مسیر خوش‌نام کردن او گام‌های بلندی برداشته‌اند. اما این سؤال مطرح است که چرا محمود به شعر و شاعران توجه داشته است؛ آیا او شعر دوست بوده است یا علت دیگری دارد؟

باید پذیرفت که: «محمود ترک‌نژاد بود و درست لطایف زبان فارسی را درک نمی‌کرد و به علت تعصب شدید در مذهب تسنن، با هر چه که از آن بوی حکمت و آزادی فکر می‌آمد، به سختی دشمنی داشت و هیچ‌گاه نمی‌توانست با میل و ذوق طبیعی طالب شعر و ادبیات و جویای علم و حکمت باشد.» (اقبال آشتیانی: ۲۶۵)

کثرت شاعران در دربار سلطان محمود برای او فوایدی داشت زیرا از طریق زبان شعر علاوه بر تبلیغ نکونامی، حس خودخواهی و غرور خویش را ارضا می‌کرده است. هر چند به گفته‌ی استاد یوسفی او با بخشیدن صلات فراوان به شاعران موجب ترویج زبان و ادب فارسی گشته و شاعرنوازی او بر شاهان پس از خود تأثیر گذاشته است. (رک. یوسفی، ۱۳۷۰: ۳۲۱) به هر حال سلطان محمود آن قدر در این زمینه موفق عمل کرده است که «بسیاری از ستاینندگان محمود، به‌خصوص علمای مسلمان هند، بر نقش او در مقام حامی سخاوتمند هنر و خالق فرهنگ اسلامی در حاشیه‌ی شرق عالم اسلام و نفوذ او در راه یافتن آیین اسلام به شبه جزیره‌ی هند تأکید کرده‌اند.» (ادموند کلیفورد، ۱۳۶۲: ۱۳۲)

نقش نویسندگان، منشیان دربار و تاریخ‌نویسان را در این جریان نمی‌توان نادیده گرفت، آنان در تمجید و ستایش سلطان محمود کتاب‌های زیادی نوشته‌اند؛ برای نمونه: تاریخ گردیزی بسیاری از فتوحات و جنگ‌های محمود را با

هزار مثقال اندر ترازوی شعرا  
 کسی جز او نهاد اندر این جهان یکسر  
 چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش  
 بیافته است به توزیع از این در و آن در  
 شگفتش آمد و شادی فزود و کبر گرفت  
 ز روی فخر بگفت این به شعرخویش اندر  
 گر آن عطاش بزرگ آمد و شگفت همی  
 کنون کجاست، بیا، گو، عطای شاه نگر  
 به یک عطا، سه هزار از گهر به شاعر داد  
 از آن خزینگی زرد چهره‌ی لاغر  
 (عنصری، ۱۳۶۳: ۱۲۶)

این گونه اشعار سبب شده که «برخی از محققان اروپایی این فرهنگ را به عنوان فرهنگ تقلیدی و ریایی محکوم کرده‌اند و خاورشناسانی چون آگوست مولر، بارتولد، براون و ریپکا اظهار داشته‌اند که حمایت سلطان [محمود] از فرهنگ، ناشی از عشق بی‌غرضانه‌ی او به دانش نبوده است.» (ادموند کلیفورد، ۱۳۶۲: ۱۳۲)

شاعران در قصاید خویش ناخودآگاه به بیان اهداف واقعی محمود می‌پرداختند. عنصری در فتح‌نامه‌ی خود می‌گوید:

گشاد شاه خراسان همه ز بهر خدای  
 چنین نکرد به گیتی کس از شمار بشر  
 بیست رهگذر دیو و بیخ کفر بکند  
 به جای بتکده بنهاد مسجد و منبر  
 نجست از این همه کافرستان که ویران کرد  
 به جز رضای خدا و رضای پیغمبر  
 خدایگانی و آزادگی و دولت و دین  
 بزرگوار بدو گشت چون شجر به ثمر  
 (عنصری، ۱۳۶۳: ۱۴۰)

البته در چند بیت قبل به غنایم جنگی او اشاره کرده و گفته بود:

خدای داند آنجا چه برگرفت از گنج  
 ز زر و سیم و سلیح و ز جامه و زیور



حتی درباره‌ی فرار ابن سینا از دسترسی محمود به او (رک. یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۹۶) نیز حکایاتی نقل شده که علم‌دوستی سلطان غزنوی را نقض می‌کند.

این‌چنین است که وقایع و رخ‌دادهای تاریخی از همان ابتدا دستخوش تغییر و تحول بوده تا حدی که گاه آن‌چه به دست ما رسیده است، با حقیقت آن کاملاً متضاد است.

از طرفی نیز سلطان محمود در فتح ری و اصفهان علاوه بر این که بر خزاین گرانبهای جواهرات و کتابخانه‌ی مجدالدوله دست یافت، اکثر کتب او را به بهانه‌ی این که کتب حکمتی و نجوم و از نوشته‌های ضلال است، به آتش کشید و همه را یکسره از بین برد. (رک. اقبال آشتیانی، بی‌تا: ۲۶۳) کجای این کار را می‌توان علاقه به علم و دانش نامید؟ این‌که ابن‌خلدون او را دادگر می‌خواند آیا با این حقیقت مطابقت دارد که در دربار غزنه هر کسی از منصبی معزول می‌شد، اموالش مصادره می‌شد؛ چنان که فضل بن احمد اسفراینی بعد از ۱۷ سال وزارت به مصادره‌ی اموال و اعدام محکوم می‌گردد؛ آن هم به جرم این که «نتوانست مردم هرات را برای گرفتن پول بیشتر زیر فشار بگذارد و حاضر نشد کمبود در آمد را از جیب خود بپردازد.» (ادموند کلیفورد، ۱۳۶۲، ج ۱: ۶۷)

این گونه حکایات اصل و اساس درستی ندارند اگر چه ممکن است برخی افراد مادی‌طلب به صله‌های شاه محمود و ورود به دربار او طمع داشته‌اند ولی در برخی موارد شاعران و دانشمندان را به زور یا فریب پیرامون خویش گرد می‌آورده است و سرانجام رفتارهای پست و توهین‌آمیزی با آنان داشته چنان که در برخورد با ابوریحان بیرونی مشاهده کردیم. (رک. ابراهیمی، ۱۳۷۹: ۶۳۶)

#### افراط شاعران و نویسندگان در تملق محمود

بیشتر شهرت و آوازه‌ی شاهان در برپایی محافل ادبی و شاعرانه با حضور فراوان شاعران و صله‌بخشی غیر قابل

گزاره‌گویی‌هایی به رشته‌ی تحریر درآورده که در تغییر نگرش نسل بعد نسبت به محمود تاثیر داشته است.

ابونصر عتبی نیز مانند بسیاری از معاصران خود، در مدح محمود، اغراق نموده و او را «موید من عندالله» دانسته و به او کرامت‌هایی نسبت داده است: «چون آثار انصار دین معاینه بدیدند. (هندوان) ونبو اسلحه وآلات خویش مشاهدت می‌کردند با یکدیگر می‌گفتند این طایفه (لشکریان محمود) نه از جنس انس و زمهری بشنند.» (جرفادقانی، ۲۵۳۷: ۳۸۰)

نوشتن چنین مطالبی بر نویسندگان دوره‌های بعد تأثیر زیادی داشته تا جایی که «بعضی نویسندگان اروپایی و خاورشناسان هم تحت تأثیر مولفان قدیم جمله‌های ستایش‌آمیزی درباره‌ی محمود به‌کار برده‌اند» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۲۶) برای نمونه: ابن‌خلدون تحت تأثیر این متون درباره‌ی سلطان محمود می‌نویسد: «او پادشاهی بزرگ بود. بر بسیاری از ممالک اسلامی استیلا جست، علما را بزرگ می‌داشت و اکرام می‌کرد. از این رو از اقطار بلاد آهنگ او می‌کردند. سلطان محمود پادشاهی دادگر و با رعیت مهربان بود و در حق آنان نیکی می‌کرد.» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۶: ۵۴۳)

این سخنان با حکایت چهارم مقاله درباره‌ی پیش‌بینی نجومی ابوریحان تناقض دارد؛ چون پیش‌بینی ابوریحان درست بود، سلطان محمود دستور داد که او را به میان سرای فرود اندازند و شش ماه او را در غزنین زندانی کردند. (رک. نظامی، ۱۳۳۱: ۸۹) محمود در جواب احمد حسن میمندی و برحق بودن ابوریحان می‌گوید: «من این دانسته‌ام و می‌گویند که این مرد را در عالم نظیر نیست مگر بوعلی سینا، لیکن هر دو حکمش بر خلاف رای من بود و پادشاهان چون کودک خرد باشند، سخن بر وفق رای ایشان باید گفت تا از ایشان بهره‌مند باشند.» (همان: ۹۱) شاه مستبد غزنه بعد از این که با شفاعت اطرافیان، ابوریحان را از بند آزاد می‌کند به او می‌گوید: «یا بوریحان اگر خواهی که از من برخوردار باشی سخن بر مراد من گوی نه بر سلطنت علم خویش.» (همان)



که در یکصد و هفتاد و پنج بیت به شرح فتح سومنات پرداخته است. او نیز محمود را از اسکندر برتر دانسته و با بی‌شرمی او را با حضرت علی (ع) مقایسه می‌کند:

ایا به مردی و پیروزی از ملوک پدید  
چنان که بود به هنگام مصطفی حیدر  
(همان)

نسنجیده‌گویی و افراط در تملق تا آنجا رایج می‌شود که درباره‌ی تولد محمود غزنوی نقل کرده‌اند «در شب عاشورا به دنیا آمده است و رای هندوان در خواب دید که بت‌خانه‌ها خراب شد و حکومتش زیر و زبر شد.» (سلیم، ۱۳۸۳: ۶۸) و خواسته‌اند تولد او را نیز با تولد پیامبر مقایسه کنند و با ترک ادب شرعی او را تا مقام پیامبری بالا ببرند.

#### نقش شاعران و نویسندگان در تغییر شخصیت محمود

اجتماع شعرا و نویسندگان در دربار محمود و اشعار و کتاب‌هایی که به نام او نگارش می‌یافت، جایگاه و منزلت تصنعی سلطان غزنه را تثبیت می‌کرد. از این رو نویسنده‌ی «تاریخ مفصل ایران» بر آن است که: «بیشتر این شهرت بر اثر تملقات معاصرین متعصب اوست که غزوات او را در هند در راه نشر اسلام و برانداختن کفار از اعظم خدمات شمرده و ساحت او را که عنوان مجاهد فی سبیل الله داشته از هر عیب و نقصی بری جلوه داده‌اند.» (اقبال آشتیانی، بیتا: ۲۶۵) و گر نه همان‌طور که مرحوم اقبال آشتیانی فرمودند، جنگ‌های سلطان محمود منجر به ضررهای بزرگی برای مردم ایران شده و ایام سلطنت او از تاریک‌ترین و مستبدترین دوره‌های تاریخی است.

با این حال، جنگ‌ها و فتوحات او به سرزمین هند، با هر هدف و نیتی که صورت گرفته «بارزترین اثر آن انتشار اسلام در این سرزمین» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۱۸۹) بوده است و به همین جهت جنگ‌های او رنگ دینی یافته، چنان که سنایی درباره‌ی او می‌گوید:

باور آنان ناشی از اشعار اغراق‌آمیز شاعران درباری است چنان که یکی از شاعران دربار محمود می‌سراید:

دینار چنان بخشد بر ما که بر ما  
پیوسته بود خوارترین چیزی دینار  
(فرخی، ۱۳۷۱: ۸۹)

سلطان محمود گاهی در میدان جنگ برای کسب پیروزی به نماز می‌ایستد و از خدا استمداد می‌طلبد و اتفاق را به پیروزی نیز می‌رسد. نقل چنین رفتارهایی سبب می‌شود که عده‌ی زیادی به دینی بودن لشکر کشی‌های او ایمان بیاورند. او را «سلطان غازی» و جنگ‌های او را «غزوات» بخوانند. (همان: ۱۹۵) و عده‌ی زیادی داوطلب شرکت و همراهی با او در جنگ به قصد قربت‌الی‌الله شوند. افراط در این گونه باورهای عمومی سبب شده است که آنچنان افسانه‌هایی پدید آید که بسیاری از شاعران در توصیف محمود ترک ادب شرعی نمایند و سلطنت محمود را بی‌عیب معرفی نموده و او را با پیامبر (ص) و خاندان او مقایسه نمایند. برای نمونه:

هست خالی ز عیب و نقص و فضول  
ملک محمود و خاندان رسول  
این ز کعبه بتان برون انداخت  
آن ز بت سومنات را پرداخت  
کعبه و سومنات چون افلاک  
شد ز محمود و ز محمد پاک  
(سنایی، ۱۳۲۹: ۵۱۲)

سنایی در این مقایسه حکایت نابودی بت‌های سومنات هند را با پاک کردن کعبه از بت‌های جاهلیت توسط رسول خدا (ص) مقایسه کرده است.

فرخی نیز فتح‌نامه‌ای با مطلع زیر دارد:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر  
سخن نو آر که نور حلاوتی است دگر  
(فرخی، ۱۳۷۱: ۶۶)



داشت که مطابق میل و علاقه‌ی او رفتار کنند و با عقیده و مسلک او موافق باشند.

### سلطان محمود در آیین‌های حکایات

در حکایات گاهی محمود را پناهگاه مظلومان معرفی می‌کنند که حتی از سرزمین‌های دیگر روی به او می‌آورند چنان چه ذکر کرده‌اند که: «وقتی محمود به ماوراءالنهر بود گروهی از سالاران و پیشروان ترکستان پیش او آمدند و از امرای خویش شکایت کردند و درخواست کردند که ما چهار هزار خانه‌ایم. اجازه بده از آب بگذریم. او اجازه داد که آنان در بیابان سرخس و بیابان فراوه و باورد فرود آمدند.» (گردیزی، ۱۳۲۷: ۶۷)

در برخی از حکایات سلطان محمود، در چهره‌ی حاکمی قاطع در جهت ایجاد امنیت و رفع ظلم و ستم جلوه می‌نماید و خود را مأموری از جانب باری تعالی می‌خواند؛ برای مثال در نامه‌ای به حاکم کرمان می‌نویسد: «ایزد تعالی مرا از آن جهت آفریده است و بر سر خلق گماشته تا مفسدان را از روی زمین برگیرم و اهل صلاح را نگاه دارم و به داد و دهش جهان را آباد کنم. در این حال ما را چنان معلوم کرده‌اند که قومی از مفسدان کوچ و بلوچ آنجا به رباط دیرگچی راه زده‌اند و مالی ببرده. خواهیم که ایشان را بگیریم و آن مال را از ایشان بستانی و همه را بر دار کنی و یا همه را دست بسته با آن مال که برده‌اند به شهر ری فرستی، که ایشان را زهره‌ی آن نباشد که از کرمان در ولایت من آیند و راه زنند و آلا کرمان از سومنات دورتر نیست. لشکرها را به کرمان بکشم و دمار از کرمان برآورم.» (طوسی، ۱۳۶۴: ۷۷)

### ظلم محمود برای عدالت‌گستری

در حکایتی پیرزنی دادخواه نزد محمود می‌آید و او را تهدید می‌کند که:

من ترا حال خویش کردم

نسبت از محمودیان داری و بهر عزّ دین همچو محمود آمدی  
بتخانه سوز و بت‌شکن (سنایی، ۱۳۲۹: ۵۲۶)

سلطان غزنه با ترفندهای سیاسی و اعتقادی در این مسیر گام برمی‌دارد چنان‌که وقتی می‌شنود که در تانیسرتان بسیار وجود دارد، به آن جا حمله می‌کند و بت «جگر سوم» را به غزنین می‌آورد، در رفتاری تظاهری با گرز خود بر سر بت می‌زند و آن را می‌شکند، قسمتی از آن را در جلو مسجد جامع غزنین، قسمتی را به بغداد و مرکز خلافت و قسمتی را به مکه و مدینه می‌فرستد و دستور می‌دهد که آن‌ها را در مسیر حرکت مسلمانان قرار دهند و بر آنها گام نهند تا مسلمانان جهان از این کار بزرگ او آگاه شوند و به نام و آوازه‌ای بیشتر دست یابد. (رک. یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۱۴)

### توجه به عالمان و عارفان

از دیگر خصوصیات سلطان محمود که در جذب قلوب مردم و تسخیر اندیشه‌های آنان نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد، توجه او به عرفا و علما است. چنان که برای دیدار با ابوالحسن خرقانی سفری در پیش می‌گیرد و برای پیروزی در حمله‌ی سومنات پیراهن شیخ ابوالحسن خرقانی را در دست گرفته و از خداوند پیروزی می‌طلبد. (رک. همان: ۲۱۱)

سلطان غزنه با بخشیدن جزئی از غنائم جنگی به علما و عرفا سعی در تسخیر قلوب آنان داشت اگر چه در بین آنان کسانی مانند قاضی بست بودند که از پذیرش آن اموال خودداری کرده و به صراحت می‌گفتند: «بر من پوشیده است که آن غزوها بر طبق سنت مصطفی هست علیه‌السلام یا نه، من این نپذیرم و در عهده‌ی این نشوم.» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۶۷۱)

ولی برخی نیز این کمک‌ها را قبول می‌کردند؛ نوشته‌اند که: «ابوالخیر پدر شیخ ابوسعید چنان صمیمانه سلطان محمود را تحسین می‌کرد که بر دیوار و سقف سرایش در میهنه، نام و القاب و خدم و حشم و آلات حرب او را نقش کرده بود.» (ادموندکلیفورد، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۹۵)

سلطان محمود توجه به عرفا و علما را به تقلید از سامانیان و آل‌بویه در پیش گرفته بود ولی تا جایی به آنان توجه





صدور این حکم نیز با مجازات مطابقت ندارد. آیا رفتار چنین پادشاهی را می‌توان عدالت نامید. بی‌شک چنین عدالتی از نظر اسلام مردود است. از طرفی سلطان محمود در ادامه، مسائل شخصی خویش را پیش می‌کشد و هدف از سیاست خود را چنین بیان می‌کند:

بس منادی زند به شهر درون  
کان که از حکم شاه رفت برون  
سربپیچید و ضال و عاصی گشت  
گرد خودرائی و معاصی گشت  
مر و را این سزا بود ناچار  
تا ندارد رضای سلطان خوار  
(همان: ۵۴۷)

هدف سلطان غزنه از تنبیه مجرم توجه نکردن به حکم سلطان است نه ظلم به پیرزن. ناگفته نماند نقل چنین حکایاتی آن هم از سوی بزرگانی چون سنایی ناشی از رواج آن در بین مردم آن دوره بوده است که بر اثر نقل تاریخ نویسان دوره‌های پیشین، با گزافه‌گویی و اغراق برای توجیه رفتارهای غیر انسانی محمود ساخته شده است. برای نمونه رگه‌هایی از حکایت یاد شده پیرامون ظلم‌ستیزی محمود را می‌توان در تاریخ گردیزی مشاهده کرد. (رک. گردیزی، ۱۳۲۷: ۶۴) در تاریخ بیهقی نیز درباره‌ی ظلم‌ستیزی و عدالت‌گستری محمود از زبان اعیان ری می‌آید که: «قریب سی سال بود تا ایشان در دست دیلمان اسیر بودند و رسول اسلام مدروس بود و دست‌ها به خدای عزوجل برداشته تا ملک اسلام را، محمود، در دل افکند که این‌جا آمد و ایشان را فریاد رسید و از جور و فساد قرامطه و مفسدان برهانید و ما را خداوندی گماشت عادل و مهربان و ضابط» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۳)

هر چند این سخن اعیان ری ممکن است از روی ترس و هراسی باشد که از محمود در دل داشتند ولی همین گونه سخنان باعث ساختن حکایات متعدد و داستان پردازی برای عدالت‌ورزی محمود گشته است. بعد از این زمان در

از دعای من ضعیف بترس  
گر نیام ز نزد تو، من داد  
در سحر نزد او کنم فریاد  
آه مظلوم در سحر به یقین  
بتر از تیر و ناوک و زوبین  
(همان: ۵۵۹)

در اینجا سلطان محمود رقیق‌القلب شده و با احساساتی فوق‌العاده:

زار زار از حدیث او بگریست  
گفت ما را چنین چه باید زیست  
تا نیارد که از رزی، انگور  
سوی خانه برد زنی مزدور  
خصم من گر همین زن پیرست  
در قیامت مرا چه تدبیرست  
(همان: ۵۶۰)

محمود سوگند می‌خورد که آنها را سیاست کند. تنبیه و سیاست او در مورد عاملان ظالم قابل توجه است. سلطان محمود راهزنان را نه بر مبنای عقل و شرع بلکه تابع هیجانات خویش به دار می‌آویزد:

گفت هر پنج را بر آویزم  
اسب از اینجای پس بر انگیزم  
زود هر پنج را بیاوردند  
حلقشان سوی ریسمان بردند

آیا مجازات (اعدام) با جرم مطرح شده (دزدی و کتک) مطابقت دارد؟

در داستان شکایت پیرزن از عامل نسا که خانه‌ی او را مصادره کرده است برای مجازات به ایاز دستور می‌دهد:

کار بر مرد بد بگیرد سخت  
پس مر او را فرو کند به درخت  
نامه در گردن وی آویزد  
تا ز بد، هر کسی، بپرهیزد  
(سنایی، ۱۳۲۹: ۵۴۷)



بوده است و فقط نویسندگان هستند که با افسانه‌پردازی‌های اغراق‌آمیز چنین چهره‌ای به او بخشیده‌اند و اگر حتی به طور مستند جایی بیابیم که سعی در برپایی عدالت داشته یا مظلومان را پناه داده برای کسب پشتوانه‌ی مردمی و استواری حکومت خویش بوده است.

درحکایتی نقل می‌کنند که عارفی، محمود را به خواب می‌بیند و از او درباره‌ی وضعیت خویش در جهان آخرت و حساب‌رسی می‌پرسد. سلطان محمود در جواب با تعبیر مختلف سلطنت دنیوی را نکوهش می‌کند و آرزو می‌کند که کاش در دنیا هیچ‌گونه مسئولیت و حکومتی نداشتم:

کاشکی صد چاه بودی جاه نی

خاشه رویی بودمی و شاه نی

نیست این دم هیچ بیرون شو مرا

باز می‌خواهند یک یک جو مرا

(عطار، ۱۳۷۲: ۵۳)

اگر چه عطار در ظاهر این حکایت از حساب و کتاب دقیق یوم‌الحساب سخن گفته ولی در لایه‌ی دیگری از سخن به ظلم و ستم محمود اشاره دارد که اگر عادل بود، در آن دنیا از اعمال و حکومت داری خویش ناراضی نبود.

#### تقابل نویسندگان درباری و ملی‌گرایان

نویسندگان درباری پیوسته سعی نموده‌اند از سلطان محمود چهره‌ای دیندار، عدالت‌گستر، بخشنده و پادشاهی دارای خصایل برتر انسانی ارائه دهند، در مقابل ملی‌گرایان ایرانی با ساختن افسانه‌هایی همانند ارتباط فردوسی با محمود، تقدیم شاهنامه به او و بی‌مهری سلطان غزنه به فردوسی از او چهره‌ای منفور ارائه داده‌اند. این‌گونه ترسیم شخصیت محمود اسطوره‌وار در بین مردم با شاخ و برگ دادن به آن به نسل‌های بعد منتقل شده است. نمونه‌ی بارز این آمیزش شخصیتی و تحول را در وجود رستم می‌توان یافت که از یک «چهره‌ی تاریخی به یک چهره‌ی داستانی» (سرکاراتی، ۱۳۵۵: ۱۷۸) تبدیل می‌شود.

کتاب‌های مختلف با این گونه حکایت‌های اغراق‌آمیز مواجه می‌شویم. پس از آن در سیاست‌نامه نیز چنین حکایتی نقل شده است. (رک.طوسی، ۱۳۶۴: ۸۴) در قابوس‌نامه نیز دو حکایت مشابه آمده که یکی از آن دو به مسعود نسبت داده شده است و حکایت دوم شکایت مردی بازرگان از حاکم غور است که مال او را به زور گرفته و سلطان، نامه می‌دهد ولی عامل از سر غرور بدان توجه نمی‌کند و بازرگان را کتک می‌زند تا نامه‌ی سلطان را بخورد که دوباره مرد به غزنین شکایت می‌آورد و این بار محمود چند لشکری می‌فرستد تا او را مجازات کنند. (رک.عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: باب ۴۲)

افراط در بیان عدالت‌پیشگی محمود گاهی آن چنان اوج می‌گیرد که به قول معروف «از آن طرف بام می‌افتد» برای نمونه در مصیبت‌نامه آمده است که محمود با حسنک وزیر مشورت می‌کرد که چرا:

نه کسی فریاد می‌خواهد ز ما

نه گدایی داد می‌خواهد ز ما

هر که را زینسان در عالی بود

کی روا باشد اگر خالی بود

(عطار، ۱۳۸۳: ۳۵۲)

سلطان عدالت پیشه‌ی غزنه که از اوج برقراری عدالت ناراحت است، برای شلوغ شدن دربار تاکید می‌کند که «شور اندازم جهانی در جهان» و پس از آن تصمیم خود را عملی می‌کند به طوری که:

جوش و شوری در همه عالم فتاد

درگه محمود خالی کم فتاد

عالمی فریاد خواه آمد، پدید

هیبت آن پادشاه آمد پدید

(همان، ۳۵۳)

کدام عدالت‌پیشه‌ای است که از عدالت غمگین گردد؟ عادل خواندن او به طنز بیشتر شباهت دارد تا واقعیت. بدیهی است که محمود از داشتن چنین صفات و فضایی محروم



نبود خاک مر مرا در خورد  
خاک بر سر کسی کند که ورا  
نبود بر زمانه، حکم، روا  
(همان)

این‌گونه سلطان از غفلت خارج می‌شود و عامل یاغی را تنبیه می‌کند. چنین حکایاتی بیان‌گر آن است که هنوز دادگستری و ظلم‌ستیزی در شخصیت ساخته شده برای محمود تثبیت نشده است بلکه نیاز به صیقل بیشتر دارد.

#### اسطوره‌سازی تدریجی برای محمود

نکته‌ای که در حکایات منقول در آثار عرفانی به چشم می‌خورد؛ اصلاح تدریجی شخصیت سلطان محمود است. برای نخستین بار در اسرارالتوحید از محمود ذکری به میان می‌آید که در آن بر بی‌اعتباری سلطنت دنیوی تکیه می‌شود. در آثار سنایی به بت شکنی او اشاره دارد اما حکایت‌پردازی درباره‌ی سلطان محمود در اشعار عطار بیش از هر شاعر دیگری نمود می‌یابد. (رک. اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۱۰)

در گام اول سرزنش محمود در ثروت اندوزی و خدم و حشم فراوان شیوه‌ای برای فراهم نمودن زمینه و انعطاف شخصیتی او به شمار می‌رود تا اذهان عمومی پندپذیری و بردباری پادشاه را در مقابل زیردستان خود مشاهده کنند و خوانندگان برای پذیرش وجهی مثبت در شخصیت سیاسی و اجتماعی سلطان مستبد غزنه آماده گردند.

در مصیبت‌نامه سلطان محمود در راهی می‌رفت پیری خوشه‌چین را دید و از او سؤال کرد که این‌ها را از کجا جمع کرده‌ای؟ پیر در جواب با لحنی تند توأم با سرزنش می‌گوید:

گفت بی شک از مسلمانی بود  
از زمینی که آن نه سلطانی بود  
زان که باشد آن زمین بی‌شک حرام  
کی نهم من در زمین غصب گام  
(عطار، ۱۳۸۳: ۱۶۲)

عارفان با برگرفتن چهره‌ی مذهبی و انتساب رفتارهای نیک به محمود، از این حکایات برای بیان مسائل پیچیده‌ی عرفانی بهره برده و چهره‌ای اسطوره‌ای برای او پدید آورده‌اند.

#### گرد و غبار فراموشی بر چهره‌ی حقیقی محمود

برخی روایات اگرچه مبتنی بر اصل تاریخی بوده ولی با گذشت روزگار و تسلسل روایات و گشتن در افواه از مجرای تاریخ منحرف شده و صورت داستان و قصه پیدا کرده است (رک. صفا، ۱۳۵۲: ۳۸) ظاهراً حکایاتی که تاریخ‌نویسان گذشته و شاعران درباری در ستایش محمود آورده بودند، آن قدر در بین عامه‌ی مردم و حتی خواص رایج و تاثیرگذار می‌شود که طی مدت کوتاهی بر چهره‌ی ظالمانه و مستبدانه‌ی او غبار و گرد فراموشی می‌نشیند و از یک فرد ستمگر به پادشاهی دادگستر تغییر چهره می‌دهد و صفاتی چون راد و بخشندگی برای او ذکر می‌گردد:

آن شنودی که بود چون در خورد  
آن چه با میر ماضی آن زن کرد  
شاه شاهان، یمین دین محمود  
که از او گشت زنده رادی و جود  
(سنایی، ۱۳۲۹: ۵۴۸)

سنایی در این حکایت می‌آورد که پیر زنی از عامل نسا و باورد تظلم و دادخواهی می‌کند و سلطان محمود نامه‌ای به عامل می‌نویسد که حق پیرزن مظلوم را پس بدهد ولی عامل به نامه‌ی محمود اعتنایی نمی‌کند. پیر زن دوباره به غزنین می‌رود و شکایت را به سلطان محمود می‌رساند که این بار پادشاه از روی مستی و غرور می‌گوید: وظیفه‌ی من نامه‌دادن است و اگر به حق خود نرسیدی «زار بخروش و خاک بر سر کن» ولی پیرزن هم‌چون مراد و پیری به ارشاد و نصیحت توأم با سرزنش محمود - که حکم مرید و رهروی تازه کار را دارد - می‌پردازد و با لحنی تند می‌گوید:

خاک بر سر مرا نباید کرد



اثری نیست، چهره‌ی او دگرگون شده حتی ماهیت او نیز به کلی قلب شده است. گویی عطار در پی شخصیت عرفانی محمود است اما نه به یکباره و در یکجا بلکه به تدریج و با واقعه‌های گوناگون. (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۱۲)

با مقایسه‌ی این‌گونه حکایات خواننده متوجه می‌شود که به مرور زمان نویسندگان و شاعران به دل‌خواه و در جهت اهداف خویش، تغییراتی در حکایات پدید آورده‌اند به نحوی که فرسنگ‌ها از حقیقت فاصله گرفته است.

حکایت‌پردازی‌های شاعران و نویسندگان از یک‌سو شخصیت محمود را تلطیف می‌کند و شخصیت تاریخی او را به اسطوره تبدیل می‌کند و از یک سو نیز زمانی که اسطوره جان می‌گیرد، «معمولا معایب قهرمان را نادیده می‌گیرند» (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۰۴) و سعی می‌کنند وقایع را مذهبی جلوه دهند. به این شیوه بعد از مرگ محمود، مال‌اندوزی و حرص، بخل، تعصب و خودرایی او به کلی تحت‌الشعاع جهاد او در دین و بت شکنی واقع می‌شود.

#### حکایت‌پردازی و افسانه‌سازی

حکایت‌پردازی درباره‌ی محمود در طی دوره‌های بعد ادامه می‌یابد به طوری که شاعران و نویسندگان با برگرفتن حکایات مطرح شده راجع به سلطان غزنه به دخل و تصرف در آن‌ها می‌پرداختند. برای نمونه فرخی در قصیده‌ای به صله‌های بی حد و حصر سلطان محمود اشاره می‌کند:

از نوازش‌های سلطان دل پر از لهو و طرب  
و ز کرامت‌های سلطان تن پر از رنگ و نگار  
بر میان‌شان، حلقه‌ی بند کمرها، شمس زر  
زیر ران، با ساز زرین، مرکبان راهوار  
(فرخی، ۱۳۷۱: ۵۷)

عطار بر مبنای این ابیات حکایتی می‌آورد که: سلطان محمود در حین شکار پیرمردی خارکش و نیازمند را می‌بیند و به او کمک می‌کند و بعد خود را به لشکرگاه می‌رساند و با صحنه‌سازی سعی می‌کند پیرمرد او را در خرگاه پادشاهی

سلطان از این جواب برآشفته می‌شود و از او می‌پرسد که چرا مال سلطان را حرام خوانده است. پیر می‌گوید:

روز و شب از مال درویشان خوری  
روزی از خون دل ایشان خوری  
می‌ستانی گاه از ده گه ز شهر  
زر به ضرب چوب از مردم ز قهر  
این همه ملک و ضیاع و کار و بار  
که این زمانت جمع شد ای شهریار  
مادرت از دوک رشتن گرد کرد؟  
یا پدر از دانه کشتن گرد کرد؟  
مال و ملک می‌بباید سوختن  
پادشاهی از منت آموختن  
(همان: ۱۶۲)

در این حکایت سلطان از زبان خوشه‌چین به ظلم و ستم متهم می‌شود که تمام مال خود را به زور از رعایا گرفته است. این دوگانگی و تناقض در حکایات درباره‌ی سلطان محمود بیانگر آن است که هنوز حکایات ساخته و پرداخته‌ی متملقان درباری در درون مردم پذیرفته نشده و قلب آنان با زبان‌شان یکی نیست که این گونه ناخودآگاه با طرح حکایتی، تمام پنبه‌های بافته‌ی درباریان رشته می‌شود.

در حکایت دیگری نیز استاد سلطان محمود - سیدی عنبری - در تفسیر آیه‌ی «تَعَزَّ مِنْ تَشَاءٍ وَ تَذَلَّ مِنْ تَشَاءٍ» خطاب به سلطان به ظاهر با شکوه غزنه می‌گوید:

پیر گفتش: گو، بیا، ای جان من!  
آیتی در شأن توست و آن من  
قسم من عز است و آن توست ذل  
تو به جزوی قانعی و من به کل  
من ندارم هیچ و آزادم ز کل  
تو بسی داری، دگر خواهی ز ذل  
(همان: ۱۱۷)

در شعر عطار و حکایاتی که نقل می‌کند، محمود تجلی دیگری دارد، دیگر از آن محمود غازی، بت‌شکن و متعصب



در عالم بیداری نیز سعی می‌کند - برای چند لحظه حتی برای آزمودن غلام خود- پادشاهی و سلطنت را رها کند و آن را به پای عشق خود بریزد و به ایاز ببخشد. ایاز نیز که جز به معشوق نمی‌اندیشد و از حطام دنیوی گریزان است، غمگین می‌گردد و می‌گوید:

من چه خواهم کرد ملک و جاه را  
ملک ما را بس بود درگاه را  
(عطار، ۱۳۸۳: ۲۹۰)

بعد از این حکایت عطار نتیجه می‌گیرد که:  
گر تو مرد طالبی و حق شناس  
بندگی کردن بیاموز از ایاس  
(همان: ۲۹۰)

و زمینه‌ی عشق او را بر ایاز گسترده‌تر می‌کند تا این که عشق متقابل پیش می‌آید و مشاهده می‌کنیم همان‌طور که محمود به ایاز عشق می‌ورزد، ایاز نیز به او عشق می‌ورزد و لذا وقتی محمود غلامان بسیاری را آزاد می‌کند و از ایاز می‌پرسد آیا دوست داری تو را هم آزاد کنم، ایاز آشفته می‌شود و می‌گوید:

ای شده زلف مرا حلقه به گوش  
خویش را آزاد کن چندین مکوش  
شیوه‌ی عشاق خون خوردن بود  
وین ز فرط دوستی کردن بود  
دوستی باشد همی در پوستش  
دوست دارد آن که داری دوستش  
(عطار، ۱۳۸۳: ۳۵)

به تدریج عشق این دو رنگ خدایی می‌گیرد و آن‌ها را نمادی از مراد و مرید عرفانی می‌یابیم. مولوی قصه‌ی عشق آن دو را کاملاً عارفانه و معنوی می‌نمایاند و برای بسیاری از نکات عرفانی حکایتی از آن‌ها نقل می‌کند. برای نمونه درباره‌ی اطاعت بی‌چون‌وچرا از پیر طریقت در مثنوی قصه‌ی ایاز و گوهر شکستن او به فرمان سلطان آمده است و این در حالی است که اگرچه سلطان دستور داده بود،

ببیند تا با ابراز شکوه و عظمت خود به او کمک نماید. از این جهت هیزم او را به چند برابر قیمت خریداری می‌کند:

پیر گفتا این دو جو ارزد و لیک  
زین کم افتد این خریداری است نیک  
(عطار، ۱۳۷۲: ب ۱۷۳۱)

داستان پردازان علیرغم ضعف در حکایت‌پردازی به این‌گونه افسانه‌ها راضی نمی‌شوند بلکه به ساختن کرامت و کارهای خارق‌العاده برای او روی می‌آورند؛ چنان که در حکایتی از مصیبت‌نامه، محمود از لشکر دور می‌افتد و در ده ویرانه‌ای به پیرزنی بر می‌خورد که گاو می‌دوشد، سلطان محمود از اسب پیاده می‌شود:

گاو را در حال دوشیدن گرفت  
شیر از پستانش جوشیدن گرفت  
دست شاه آن لحظه چندان شیر ریخت  
که آن به ماهی دست زال پیر ریخت  
(عطار، ۱۳۸۳: ۲۴۰)

بعد از این حکایت‌پردازی‌ها شخصیت محمود آماده‌ی کاربرد برای داستان‌ها و تمثیل‌های عارفانه می‌گردد. برای نخستین بار سنایی او را به عنوان ظلم‌ستیز و عدالت‌گستر و پناهگاه مظلومان در حکایات عارفانه و بیشتر برای بیان نکات اخلاقی و حکیمانه به کار می‌برد. عطار نیز که «سلطان قصه پردازان» است (اشرف‌زاده، ۱۳۷۶: ۸) علاوه بر این خصوصیات به چهره‌ی محمود رنگ دینی بخشیده و او را گسترش‌دهنده‌ی اسلام معرفی می‌کند. (رک. عطار، ۱۳۷۲: ۱۴۹) و به تدریج او را چون عارفی در سیر و سلوک قرار می‌دهد که از دنیا و جاه و مقام بیزاری می‌جوید و از زبان او- هرچند در خواب- بیان می‌شود که:

بود سلطانیم، پندار و غلط  
سلطنت کی زبید از مثنی سقط  
حق که سلطان جهان‌دار آمده است  
سلطنت او را سزاوار آمده است  
(عطار، ۱۳۷۲: ۵۲)



اطرافیان و درباریان حاضر به انجام شکستن آن گوهر گران بها نشدند و حتی ایاز را در شکستن گوهر سرزنش کردند ولی:

گفت ایاز ای مهتران نامور  
امر شه بهتر به قیمت یا گهر؟  
امر سلطان به بود پیش شما  
یا که این نیکو گهر بهر خدا؟  
(مولوی، ۵: ۴۰۷۸)

رگه و ریشه‌ای از این حکایت را در منطق الطیر می‌توان یافت؛ عطار در حکایتی آورده است که: در سومنات هند بت لات را می‌یابند و محمود دستور می‌دهد که آن را بسوزانند. بت پرستان مبلغ زیادی را پیشنهاد می‌دهند که آن را از محمود بخرند ولی محمود نمی‌پذیرد ولی از بین اطرافیان:

سرکشی گفتش نمی‌بایست سوخت  
زر به از بت، می‌بایستش فروخت  
سلطان محمود در جواب:

گفت ترسیدم که در روز شمار  
بر سر آن جمع گوید کردگار  
آزر و محمود را دارید گوش  
زان که هست آن بت تراش، این بت فروش  
(عطار، ۱۳۷۲: ۱۷۴)

بعد از آن عطار از این حکایت تمثیلی نتیجه می‌گیرد که:

نفس چون بت را بسوز از شوق دوست  
تا بسی جوهر فرو ریزد ز پوست  
چون به گوش جان شنیدستی الست  
از بلی گفتن مکن کوتاه دست  
(همان: ۱۷۵)

در مثنوی شخصیت ایاز، محمود را تحت الشعاع قرار می‌دهد و برجسته‌تر و به عنوان قهرمان داستان مطرح می‌شود. در مثنوی نمادها عوض می‌شود و نشانی از عشق ناپاک و جسمانی باقی نمی‌ماند «غالباً ذوق عشقی واقعی

دارد که از شایبه‌ی هواجس نفسانی خالی است.»  
(زرین‌کوب، ۱۳۳۶: ۴۴۸)

مولوی در قصه‌ی شب‌دزدان و محمود:

شب چو شه محمود برمی‌گشت فرد  
با گروهی قوم دزدان باز خورد  
(مثنوی، ۶: ۲۸۱۶)

مولوی از سلطان غزنه «نه فقط یک قطب وقت و یک خلیفه‌ی حق می‌سازد که رمز کریمه‌ی «و هو معکم اینما کنتم» (حدید-۴) در حق وی صادر می‌گردد.» (ابراهیمی، ۱۳۷۹: ۹۹۳)

گفت: و هو معکم این شاه بود  
فعل ما می‌دید و سرمان می‌شنود  
(مثنوی، ۶: ۲۸۵۷)

در عصر کنونی برخی محققین محمود را به عنوان سلطان العارفین، در کنار افراد بزرگی چون علی بن موسی الرضا، ابراهیم ادهم، ابوسعید ابوالخیر، جنید بغدادی و... قرار می‌دهند. (رک. ابوالخیر، ۱۳۵۰: ۶) ولی باید بپذیریم که از این گروه هفت نفره برخی مثل: علی بن موسی الرضا (ع) و با یزید بسطامی عارف واقعی هستند و افرادی هم چون: سلطان سنجر و سلطان محمود دوستدار عارفان می‌باشند.

### نتیجه‌گیری

به طور خلاصه می‌توان گفت، دگرگونی در شخصیت سلطان محمود عوامل زیادی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱- نقش شاعران و نویسندگان درباری در طرح و پیرنگ اولیه‌ی حکایات غیر قابل انکار است. نویسندگان و شاعران غیر درباری نیز برای اهداف خاصی از جمله: تشویق شاهان بعدی به خصایل پسندیده از انتساب صفات نیکو به محمود و شاهان دیگر بهره گرفته‌اند. چنانچه علت توجه سلجوقیان به عارفان این است که آنان از صوفی‌گری سلطان سنجر سخن گفته‌اند.



تا به مرور زمان چهره‌ای اسطوره‌ای بیابد. حتی ایاز - که همیشه مطیع محض و مظهر تواضع در مقابل محمود بوده است- زبان به اعتراض می‌گشاید و او را سرزنش می‌کند. در این‌گونه حکایات محمود رمز عاشق ناتمامی است که در مسیر عشق پختگی لازم را کسب نکرده و به رموز عشق واقف نیست. نفس او باید تحقیر شود تا درد طلب در او ایجاد شود و به کمال برسد. به تدریج چهره‌ی تاریخی او رنگ می‌بازد و رمزی برای بیان عشق در عرفان می‌شود. در منطق الطیر محمود تحول قابل توجهی یافته، چنان‌که در طی این دو اثر خود عطار نیز تغییر یافته است. (۳)

۶- در برخی از داستان‌ها که در آثار عرفانی آمده، نام محمود و شخصیت او وسیله و ظرفی برای بیان مفهوم مورد نظر شاعر است. عارفی چون عطار «برای بیان مفاهیم عمیق عرفانی از داستان و حکایت بهره می‌گیرد» (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۰) مولوی نیز برای بیان نکات عارفانه به داستان‌هایی توسل جسته که در ذهن و اندیشه‌ی مردم رواج داشته و با تصرفاتی که در آنها پدید آورده، مطالب مهم و عمیق و غیر قابل فهم خویش را به زبانی ساده بیان نموده است:

ای برادر قصه چون پیمان است  
معنی اندر وی بسان دانه است  
دانه‌ی معنی بگیرد مرد عقل  
ننگرد پیمان را گر گشت نقل  
(مثنوی، ۲: ۴۵۱)

در این‌گونه حکایات شاعر یا نویسنده می‌توانست نام شخص دیگری را بیاورد، بدون این‌که در اصل مطلب خللی ایجاد شود. ذکر نام شخص در این حکایات هیچ افتخاری به‌شمار نمی‌رود و مسئله‌ای را نفی یا اثبات نمی‌کند.

۷- بیشتر حکایات مطرح شده پیرامون محمود در آثار عرفانی مشترک است - مثل حکایت ایاز و شکستن جام، ایاز و چارق و پوستین - که به اقتضای مطالب عرفانی تحول یافته است. روش هریک از شاعران و عارفان در این

۲- در برخی از این حکایات مطالبی درباره‌ی محمود نقل شده که هیچ پایه و اساس درستی ندارد. اما وقتی بپذیریم که هدف مولانا و هر عارف دیگری از حکایت پردازی توجه به مضمون آن است و به صحت یا نادرستی آن از حیث تاریخی توجهی ندارند، دیگر این مشکل پیش نمی‌آید. باید بپذیریم که «قصه‌ها هر چند به شخص تاریخی مربوط است، البته قصه‌های تاریخی نیست، غالباً از روایات عامیانه مأخوذ است و بعضی حکایات منسوب به احوال او در احوال دیگران هم نقل شده است.» (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۳۱۰)

۳- برای تنوع و خارج شدن از یکنواختی در نقل حکایات از تمام طبقات اعم از: صوفی، عارف، پادشاه، فقیر، دیوانه، سید عالم، ابلیس و حتی غیر انسان استفاده شده است. لذا بسیاری از حکایاتی که به نام محمود نقل شده مربوط به دیگران است که به او نسبت داده‌اند.

۴- بیان عقاید و اصول تصوف «در پیرایه‌ی داستان‌های ساده و تخیلی که درخور فهم عامه باشد، روش نوی است که سنایی عرضه داشته.» (حبیب‌اللهی، ۱۳۷۸: ۱۵) بعد از او دیگران نیز این شیوه را ادامه دادند چون «اصولاً قصه و حکایت در دست عارفان چون ابزاری است که بدان وسیله عارف می‌تواند مسائل دقیق و پیچیده‌ی عرفانی را با زبانی ساده و عوام‌فهم بیان کند.» «عطار در این مورد از همه‌ی شاعران عارف پیش‌تر است.» (اشرف‌زاده، ۱۳۷۶: ۸) بیشتر حکایات در آثار عرفانی از کتب پیشینیان نقل شده و حتی بسیاری از آنان در بین مردم به صورت افسانه رایج بوده است.

۵- شخصیت‌های داستان پیوسته در حال تغییر و تحول است به‌طوری که دیدیم سلطان مستبد غزنه به تدریج به فردی عادل و ظلم‌ستیز تبدیل می‌شود. این تحول حتی در آثار یک فرد در دوران زندگی او نیز اتفاق می‌افتد؛ سلطان محمود در مصیبت‌نامه چهره‌ای نیمه ظالمانه دارد و پیوسته مورد سرزنش دیوانه، استاد و... قرار می‌گیرد



۳- «عطار در مصیبت‌نامه، مسافری سرگردان است که هر دری می‌زند ولی سرانجام او را به خود حواله می‌دهند که بیرون از تو چیزی نیست. اما در منطق الطیر، او هدهدی است که حله‌ی طریقت را بر دوش دارد و با تیز وهمی در راه آمده و از نیک و بد روزگار باخبر است.» (اشرف زاده، ۱۳۷۵: ۹۳)

#### منابع و مأخذ:

- ۱- ابراهیمی، میرجلال، شرح تحلیلی اعلام مثنوی، ۱۳۷۹، تهران، انتشارات اسلامی.
- ۲- ابن خلدون، العبر(تاریخ ابن خلدون)، ج ۳، ترجمه‌ی آیتی، ۱۳۶۶، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۳- ابوالخیر، ابوسعید، ۱۳۵۰، سخنان منظوم، سعید نفیسی، چ ۳، کتابخانه‌ی سنایی.
- ۴- ادموند کلیفورد، باسورث، ۱۳۶۲، تاریخ غزنویان، ترجمه‌ی حسن انوشه، ج ۱، تهران، امیرکبیر.
- ۵- اشرف زاده، رضا، ۱۳۷۴، آب آتش‌فروز(گزیده‌ی حدیقه‌الحقیقه)، تهران، جامی.
- ۶- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۳، حکایت شیخ صنعان، اساطیر.
- ۷- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۹، شرح گزیده منطق الطیر، چ سوم، تهران، اساطیر.
- ۸- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۵، قصه‌ی طوطی جان، مشهد، صالح.
- ۹- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۶، کلاه بی‌سران(شرح گزیده‌ی مصیبت‌نامه)، مشهد، صالح.
- ۱۰- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۳، تجلی رمز و روایت در شعر عطار، تهران، اساطیر.
- ۱۱- اقبال آشتیانی، عباس، بیتا، تاریخ مفصل ایران، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، خیام.
- ۱۲- بهار، مهرداد، ۱۳۵۲، اساطیر ایران، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۳- بیهقی، ابوالفضل، ۱۳۷۵، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی.

جهت با دیگری متفاوت است؛ «مولوی هر داستانی را از هر کجا أخذ می‌کند، آن را بنا بر اندیشه و خواست خود دگرگون می‌نماید، شاخ و برگ می‌دهد، از هر شاخه‌ای میوه‌ای تازه بر می‌چیند. ذهن سیال مولوی، مغز قصه را می‌طلبد نه پوست آن را. به همین جهت آنچه را که از دیگران گرفته در کوره‌ی ذهن خود ذوب می‌کند و آن را در قالب‌های گوناگون می‌ریزد و چیزی تازه ارائه می‌دهد و نتایج گوناگونی از یک داستان می‌گیرد.

۸- با آوردن اشخاصی چون محمود در حکایات عرفانی، این نکته‌ی ظریف دریافت می‌شود که هرکس در هر درجه و مقامی باشد، می‌تواند به عرفان روی بیاورد. در این حکایات محمود و ایاز یک شخصیت تاریخی نیستند.

با این توصیف به این نتیجه می‌رسیم که یک تاریخ‌پژوه نباید آن چه را در آثار مختلف می‌بیند بدون دلیل بپذیرد؛ بلکه باید با مطالعه‌ی جوانب مختلف و آثار متعدد به اهداف نویسندگان و شناخت جامعی از آنان دست یابد و به مقایسه‌ی گفته‌ها و نوشته‌های آن‌ها بپردازد. بعد از این مرحله آن چه را به واقعیت نزدیک می‌یابد، برای خود و دیگران برگزیند تا بتواند از کار و پژوهش خود حداکثر بهره را ببرد و تاریخ را آئینه‌ی عبرت خود و دیگران گرداند.

#### پانوشت:

- ۱- بیهقی متذکر می‌گردد که: «احتیاط باید کردن نویسندگان را در هر چه نویسند که از گفتار باز توان ایستاد و از نشستن باز نتوان گردانید.» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۹۱۲)
- ۲- در این راستا گاهی حاکمان برای پذیرش حکومتشان نسب خود را به خاندان‌های کهن و شاهنشاهان ایرانی می‌رسانند حتی گاهی به جعل نسب نامه و تزویر دست می‌زدند؛ چنان که آل بویه نژادشان را به بهرام گور می‌رسانند.» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۱۳۴)
- «غزنویان نسب خود را به یزدگرد شهریار می‌رسانند.» (همان: ۱۳۶)





- ۲۹- فرخی سیستانی، ۱۳۷۱، دیوان، محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار.
- ۳۰- گردیزی، ابوسعید، ۱۳۲۷، تاریخ گردیزی یا زین الاخبار، بامقدمه‌ی میرزامحمد قزوینی، تهران، بی‌نا.
- ۳۱- نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۳۱، چهارمقاله، محمد قزوینی، به اهتمام محمد معین، ارمغان.
- ۳۲- یوسفی، غلامحسین، ۱۳۷۰، فرخی سیستانی بحثی در شرح احوال فرخی، مشهد، انتشارات علمی.
- ۱۴- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، ۱۳۷۳، دیوان غزلیات، خلیل خطیب رهبر، صفی‌علیشاه.
- ۱۵- جرفادقانی، ابوشرف ناصح بن ظفر، ۲۵۳۷، ترجمه‌ی تاریخ یمینی، تصحیح جعفر شعار، تهران، نشر کتاب.
- ۱۶- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۶، بحر در کوزه، تهران، انتشارات علمی.
- ۱۷- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۴، سرّ نی، ج ۱، تهران، انتشارات علمی.
- ۱۸- سرکاراتی، بهمن، ۱۳۵۵، رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ش ۴۶، سال دوازدهم (ش ۲).
- ۱۹- سلیم، غلامرضا، ۱۳۸۳، محمودغزنوی سرآغاز واپس‌گرایی در ایران، تهران، بلخ.
- ۲۰- سنایی غزنوی، ۱۳۲۹، ابوالمجدمجدودبن آدم، حدیقه الحقیقه، مدرس رضوی، تهران، سپهر.
- ۲۱- شهیدی، سیدجعفر، ۱۳۸۰، شرح مثنوی، دفترپنجم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۲۲- صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۱، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس.
- ۲۳- \_\_\_\_\_، ۱۳۵۲، حماسه‌سرایی در ایران، چ سوم، تهران، امیرکبیر.
- ۲۴- طوسی، ابوعلی حسن بن علی، ۱۳۶۴، سیاست نامه، جعفر شعار، تهران، سپهر.
- ۲۵- عطار نیشابوری، محمد، ۱۳۸۳، مصیبت‌نامه، برهان لیموده‌ی تیمور، تهران، سنایی.
- ۲۶- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۲، منطق الطیر، سیدصادق گوهرین، تهران، علمی فرهنگی.
- ۲۷- عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، قابوس‌نامه، غلامحسین یوسفی، ۱۳۴۵، تهران، نشر کتاب.
- ۲۸- عنصری بلخی، ۱۳۶۳، دیوان، دبیرسیاقی، سیدمحمد، کتابخانه‌ی سنایی.